

## عاشقانه‌های سعدی به زبان تازی

دکتر سید فضل‌الله میرقادری

دانشگاه شیراز

مقدمه

در میان شاعران عارف و عاشق در ادب پارسی و تازی کمتر کسی در هنر عشق و توأم کردن آن با خردمندی به پای سعدی می‌رسد. او کسی است که به عشق خود مباحثات می‌کند و با ریاضت و مجاهدت به نظر بازی رسیده و صاحب‌دلی خویشتن دار است.

هنر سعدی در این است که در اوج عشق ورزی، هرگز غایت انسانی را فراموش نمی‌کند، گویی با حکمت و درس خود، مربی همه انسان‌ها در همه دوره‌هاست و برای مخاطب خود هدفی متعالی در نظر دارد. اگر حافظ بیانگر شور و حال ایرانی است، سعدی بیانگر خرد جهانی و نیز شور و حال ایرانی است.

سعدی آشکار کننده عشق خویش است، عشقی که با خردمندی همراه است. او عقیده دارد که داستان عشقش بر هر سر بازاری هست.

گاه دیده می‌شود که حتی در یک غزل، خردمندی با شور و عشق توأم است. همان گونه که می‌گوید:

سعدیا چون بت شکستی خود مباحث خود پرستی کمتر از اصنام نیست  
(غزلیات، ص ۲۰۴، بیت ۱۲)

در همان غزل گفته است:

مستی از من پرس و شور عاشقی و آن کجا داند که درد آشام نیست  
(همان، بیت ۹)

در آن حال که با کمال خردمندی می‌گوید:

بی مغز بود سر که نهادیم پیش خلق دیگر فروتنی به در کبریا کنیم  
چنین می‌سراید:

سخن بیرون مگو از عشق سعدی سخن عشق است و دیگر قیل و قال است  
(کلیات سعدی، ص ۶۵۰)

با این‌که اشعار سعدی اغراض مختلف و متنوع دارد، ولی عشق همواره محور است. در این باره می‌گوید:

سخن عشق حرام است بر آن بی‌هده‌گوی که چو ده بیت غزل گفت، مدیح آغازد  
حبذا همت سعدی و سخن گفتن او که ز معشوق به ممدوح نمی‌پردازد  
(کلیات سعدی، ص ۹۵۲)

در این مقاله، ابتدا به جایگاه سعدی در ادب عربی نظر داشته و پس از اشاره به کمیّت و درونمایه‌ها و اغراض اشعار عربی او، به عاشقانه‌ها پرداختیم و از میان جهت‌گیری‌های مختلف شاعر در مقوله عشق، ده مورد بارز را برگزیده، به همان مناسبت ابیاتی را با ترجمه فارسی و تحلیل مختصر ذکر کردیم. به دلیل پرهیز از طولانی شدن کلام، سعی شده، شاهد آوردن از شاعران عربی و فارسی و اشعار فارسی سعدی را به حداقل برسانیم؛ هر چند در جای دیگر، مقارنه دورنمایه‌های اشعار عربی سعدی، به ویژه عاشقانه‌ها، با شاعران عربی یا فارسی خالی از لطف نیست.

امید است این پژوهش‌ها موجب استفاده‌ی بیشتر از معارف سعدی شده و انسان‌ها بتوانند با بهره‌گیری از آن، زندگی خویش را به سوی کمال سوق دهند.

#### جایگاه سعدی در ادب عربی

درباره زندگی، شخصیت علمی و ادبی و آثار سعدی، در کتاب‌های تاریخ ادبیات عربی و پژوهش‌هایی که عربی‌زبانان انجام داده‌اند، تقریباً همان است که در کتاب‌های فارسی دیده می‌شود. نام او را شیخ مشرف الدین بن مصلح الدین عبدالله الشیرازی می‌دانند که حدود سال ۶۰۶ هـ. در شیراز دیده به جهان گشود و در همان‌جا رشد کرد. او در خدمت سعدبن زنگی سلغری بود که از اتابکان فارس به شمار می‌رفت (۵۹۹-۲۶۸ هـ). لقب سعدی را از نام سعدبن زنگی گرفت و در تاریخ به سعدی یا سعدی شیرازی مشهور شد. (فروخ، ۱۹۸۹؛ ۶۶۸).

در ابتدای جوانی به بغداد رفت و برای کسب دانش وارد مدرسه نظامیه شد. به نظر می‌رسد در ابتدای زندگی به فقه و تصوف متمایل بود. از محضر شیخ شهاب‌الدین سهروردی (ت ۶۳۲ هـ) و سبط‌الجوزی (ت ۶۵۴ هـ) و رجال علم و عرفان آن سامان بهره‌ها برد. سپس به شیراز بازگشت. به دلیل اوضاع سیاسی و نا آرامی منطقه در آن‌جا باقی نماند و به سیر و سفر پرداخت. از هند و حجاز دیدار کرد و چند بار به زیارت مکه رفت و مدتی در دمشق ماند و از سرزمین روم (آسیای صغیر) دیدن کرد. سپس به شیراز بازگشت و در سال ۶۹۰ هـ (۱۲۹۱ م.) در گذشت. (همان).

دکتر عمر فروخ بر آن است که سعدی از شاعران طراز اول زبان فارسی است. موضوعات شعرش وجدانی و الفاظش شیرین و دل‌نشین است و نظم و نسق ویژه‌ای دارد. در بعضی از اشعارش از شیوه داستان‌سرایی استفاده کرده است. غزل و امثال و حکم مهم‌ترین اغراض شعر اوست. نثر سعدی در مرتبه نخست قرار دارد.

او به فارسی و عربی شعر گفته است و گرایش صوفیانه بر آثارش غلبه دارد؛ هر چند که نمی‌توانیم او را صوفی بنامیم.

سعدی سه مجموعه مهم دارد: *گلستان* (حدیقه الورد) و کلیات که شامل قصاید فارسی، قصاید عربی، ملمعات، رباعیات، مراثی، غزلیات و هزلیات می‌باشد. رسائل اخوانیه و کتابی به نام *پند نامه* (النصائح) از آثار دیگر اوست. (همان، ص ۶۶۹).

تحصیلات پی‌گیر و توقف طولانی در بلاد عربی و سیر و سیاحت در عراق، شام و حجاز از سوئی و شیفتگی و اعجاب سعدی نسبت به استادان و راهنمایان و شیوخ خویش از سوی دیگر، چنان در شخصیت وی مؤثر افتاد که آثار شدید آن تأثیر تا پایان عمر با او همراه بود، به طوری که هرگز صفحه‌ای بلکه سطری از آثار وی از این تأثیر همه جانبه خالی نیست. نتیجه این تأثیر، قصاید، قطعه‌ها، ابیات عربی و ملمعات است.

علاوه بر این در اشعار فارسی جمله‌های عربی به صورت تضمین و اقتباس، فراوان است. ترکیبات و کلمات عربی در همه اشعار فارسی به فراوانی دیده می‌شود که نه تنها موجب ناخوشایندی نیست، بلکه لطف کلام شیرین سعدی را مضاعف کرده است.

سعدی بیش از هر شاعر پارسی زبان دیگر، با ادب عربی مأنوس است و به مرحله تذوق رسیده است. علاوه بر بحث و بررسی‌هایی که در مورد اشعار عربی سعدی توسط عربی زبانان و فارسی زبانان انجام گرفته است، بعضی از عرب زبانان آثار فارسی سعدی را به عربی ترجمه کرده‌اند که برخی از آن آثار بدین قرار است:

۱. ترجمه *گلستان*، اثر جبرئیل بن یوسف، طبع بولاق، ۱۸۴۶م.
۲. ترجمه *گلستان*، اثر محمد فراتی، دمشق: ۱۹۶۱م.
۳. شرح *گلستان*، اثر یعقوب بن سیدعلی ۹۳۱ هـ. ق.
۴. شرح *گلستان*، اثر مولا مصطفی بن شعبان معروف به سروری، ۹۵۸ هـ. ق.
۵. ترجمه *مختارات من شعر سعدی الشیرازی*، دکتر عمر فروخ، ۱۹۷۹م.
۶. ترجمه *گلستان* (جنه الورد) دکتر امین عبدالحمید بدوی، ۱۹۸۳م.
۷. ترجمه *مختارات من شعر سعدی الشیرازی*، دکتر عارف الزغول، مصطفی عکرمه، دکتر فیکتور الکک، ۲۰۰۰م.
۸. ترجمه *بوستان به شعر*، محمد الفراتی، دمشق، ۱۹۶۸م.

۹. سعدی شیرازی شاعر الانسانیّه، محمد موسی هنداوی، القاهره، ۱۹۵۱م.

#### اشعار عربی سعدی

درباره این موضوع که سعدی از ادبیات عربی بهره فراوان داشته و اشعاری به زبان عربی سروده است، کسی تردید روا نداشته است. او همچنان که در سخن پارسی استاد مسلم است، در سرودن شعر عربی دارای مهارت است.

#### کمیت اشعار عربی

جمع کل اشعار عربی و ملمعات سعدی بر ۶۸۲ بیت بالغ است که از این تعداد ۵۹۴ بیت عربی و ۸۸ بیت ملمع است. اما آیا اشعار عربی سعدی همین تعداد بیت است که به دست ما رسیده است؟

دکتر احسان عباس معتقد است، شعر عربی سعدی که به ما رسیده جز اندکی از سروده‌های او نیست. در این باره می‌گوید: «می‌خواهم به طور قطع و یقین بگویم، آنچه از شعر عربی سعدی به ما رسیده است، جز اندکی از سروده‌های او را نشان نمی‌دهد؛ زیرا عقیده دارم کسی که سال‌های درازی در نظامیه و مستنصریه درس خوانده و عملاً با شیوه‌های عربیّت به صورت کتبی و شفاهی سرو کار داشته ... ممکن نیست به سرودن این مقدار شعر عربی بسنده کرده باشد.» (مؤید شیرازی، ۱۳۶۲: ص ۱۱۰).

در ادامه سخن، دکتر احسان عباس، برای نظریه خود نمونه‌هایی را ذکر می‌کند و موضوع را مستدل می‌سازد. از جمله می‌گوید: «آیا پذیرفتنی است که این بیت:

لوان حبا بالملام یزول لسمعت افکا یعتربه عدول

چیزی جز مطلع یک غزل باشد؟ بیت‌هایی که سعدی به عربی سروده، سطرهای بازمانده از شعرهایی است که اصل آنها از بین رفته است» (همان، ص ۱۰۹-۱۱۰).

#### موضوعات اشعار عربی سعدی

با بررسی دقیق اشعار عربی سعدی می‌توان گفت که موضوعات اشعار عربی عبارت است از: مدح، غزل، رثاء، وعظ، شکوه و مناجات. از نظر کمیت ابیات، مدح در مرتبه نخست و غزل در مرتبه دوم است.

## ارزیابی اشعار عربی سعدی

پیش از ورود به بحث ارزیابی اشعار عربی سعدی، بهتر است ابتدا سخن دکتر عبدالوهاب عزام بیک، ادیب مصری و استاد فقید ادبیات دانشگاه قاهره را بشنویم که گفته است: «شرط اول در بررسی و ارزیابی اشعار عربی سعدی این است که متن شعرها تصحیح شود و ضبط و نشر یابد...» (مؤید شیرازی، ۱۳۶۲: ص ۱۰۱).

خوشبختانه این کار به وسیله استاد و ادیب گرانقدر جناب آقای دکتر جعفر مؤید شیرازی، زید عزه، به بهترین صورت و با دقت انجام پذیرفته است. هر کس پس از اقدام ایشان همگان با آرامش خاطر و اطمینان می‌توانند، اشعار عربی سعدی را بررسی و تحلیل و به صورت موضوعی مورد بحث قرار دهند. به‌طور قطع می‌توان گفت، پیش از اقدام محققانه دکتر مؤید، ایرانیان عربی خوانده، متنی صحیح و کمیته دقیق و قابل اطمینان از شعرهای عربی شاعر بزرگ خود در اختیار نداشته و آنها که از زبان تازی بی‌بهره‌اند، به کلی از کیفیت و ارزش هنری و حتی دلیل موجودیت این اشعار در دیوان سعدی بی‌اطلاع بودند.

دکتر مؤید معتقد است در هیچ یک از نموده‌های شخصیت هنری سعدی به اندازه اشعار عربی‌اش آرای ضد و نقیض وجود ندارد. (همان).

در باره بهره‌گیری و استفاده ایشان از دیوان‌های شعر عربی، گروهی راه افراط را پیموده‌اند و برآنند که سعدی مضامین فراوانی از ادبیات عربی را عیناً به فارسی برگردانیده است و کمتر از خودش چیزی بدان افزوده است.

حسین علی محفوظ، ۸۸ مأخذ از گفته‌های سعدی را از امثال و حکم عرب ذکر می‌کند که گاهی سعدی از یک مضمون عربی، مضامین متعددی ساخته است. (محفوظ، ۱۳۷۷: ۱۳۱-۱۵۹).

او در کتاب متنبی و سعدی که پژوهشی در دوره دکتری ادبیات فارسی در دانشگاه تهران بوده و به عنوان رساله‌ی دکتری از آن دفاع کرده است و در سال ۱۳۷۷ به عنوان کتاب به چاپ رسیده، معتقد است که جز دو یا سه شعر کامل و چند بیت پراکنده دیگر

سایر اشعار عربی سعدی، سست و از جهت لفظ عیبناک و از لحاظ بافت زبان، ناپسند است. بهترین دلیل این عدم توفیق، «قصیده رائیه» او در سوک بغداد است. (همان).

«دکتر قاسم تویسرکانی استاد قدیمی دانشسرای عالی، بی آن‌که وارد بحث و استدلال شود، آن‌چه را که سعدی به تازی سروده، از جهت جودت و فصاحت با آثار شعرای درجه دوّم عرب برابر می‌داند» (مؤید شیرازی، ۱۳۶۲: ص ۷۱).

دکتر محمد خزائلی با احتیاط می‌گوید: «قصاید عربی سعدی شاید متوسط باشد» از سوی دیگر، جمیل صدقی الزهاوی، شاعر فقید و معروف عراقی، قصاید سعدی را حاکی از دقت و ممارست و سراینده آن در زمان خودش شاعری بی رقیب و سخن پرداز بزرگ بوده است. (همان).

پرفسور احسان عباس در ارزیابی شعر عربی سعدی می‌گوید: «فلولم یکن لسعدی إلاّ رائیته فی رثاء بغداد بعد اجتیاح المغول لها، لکانت وحدها کفیله بالا فصاح عن قیمه‌ها مهّ لهذه المجموعه من الشعر» (همان، ص ۱۰۴).

اگر سعدی را اثری جز قصیده رائیه‌اش در ویرانی بغداد به دست مغولان نمی‌بود، تنها همان یک قصیده می‌توانست بیانگر ارزش فراوان این مجموعه باشد.

پس از خواندن اشعار عربی سعدی و درک مفاهیم و مضامین آن، با دقت نظر، بدون این‌که از روی حدس و گمان سخن بگوییم و یا تحت تأثیر داوری‌های دیگران قرار گیریم، برآنیم که:

سعدی ادبیات عربی را به خوبی دریافته و با دریافت عمیق از مضامین شعر عرب و با تسلط بر قرآن و حدیث و دیوان‌های شعر در همه دوره‌ها، استاد سخن است. سرودن شعر برای او، به زبان پارسی و تازی تفاوتی ندارد. شعر پارسی و تازی را بسان دو برادر دو قلو می‌داند که تنها وجه افتراقشان ماده زبان است و در بقیّه موارد وجه اشتراک دارند.

سعدی در مقابل دواوین شعر عرب، هرگز برخورد انفعالی نداشته، بلکه مفاهیمی را که با تمام وجود تذوّق کرده، بر زبانش جاری شده است. امروزه درست نیست که ما بر

سر این موضوع بحث کنیم که آیا سعدی دیوان متنبی را حفظ داشته است یا نه؟ آنچه مسلم است سعدی از همه خوبی‌ها بهره برده است و در ایراد سخن ابتدا به فیض رحمانی و سپس به ذهن و زبان و استعداد خود متکی است و هرگز سخن دیگران را بر خود نبسته است. چنان‌که خود می‌گوید:

من این رمز و مثال از خود نگفتم      ذری پیش من آوردند سُفتم  
ز خردی تا بدین غایت که هستم      حدیث دیگری بر خود نبستم

(فروغی، ص ۲۱۲)

«در این‌جا لازم به ذکر است که مضامین شعر عرب به خصوص اشعار متنبی در دیوان سعدی ممکن است چند حالت داشته باشد، از جمله مقابله و طبع آزمایی، آوردن نمونه‌ای رساتر و شیواتر، تبدیل معنای مادی به معنوی و بعضی از مضامین دینی و اخلاقی و انسانی است و به زبان شاعر خاص وابسته نیست و از آن هنگام که انسان در عالم، خود را شناخته است، این مضامین و معانی را لمس نموده و در ذهن اندیشیده است»<sup>۲</sup> (انوار، ۱۳۸۰، ص ۳۰).

سعدی در کار سرودن شعر و نویسندگی یک هنرمند است و تأثیر پذیری هنرمند از منابع ذوقی خارجی و سایر صاحب‌هنرانی که در آن زمینه به خلق و ابداع پرداخته‌اند، نه تنها عیب نیست، بلکه دارای اهمیت و اعتبار است. سعدی در معارف گوناگون خود بیش از هر چیز تحت تأثیر فرهنگ غنی اسلامی بوده که از راه زبان و ادبیات عربی بر صفحه پذیرای ذهن او نقش بسته و با سرشت متعالی و هنر پذیرش درآمیخته است.

#### عاشقانه‌های عربی سعدی

شاید بتوان گفت مرزی بین همه عاشقانه‌ها و غیر عاشقانه‌های سعدی به زبان عربی نیست. یعنی در مدایح عربی نیز ابیات عاشقانه و در عاشقانه‌ها گاهی ابیات حکمی و مدحی یافت می‌شود، ولی اگر بخواهیم به طور دقیق اشعار عاشقانه‌ی سعدی را به زبان عربی مشخص کنیم، تعداد این ابیات ۱۷۸ بیت و در قالب ۱۶ مجموعه است.



دکتر مؤید ضمن موضوع بندی همه اشعار عربی، یکی از غزل واره‌ها را که عنوانش «انا» و چهار بیت است، «مُجون و غزل» نام‌گذاری کرده است. این غزل چهار بیتی از حیث معنی، غزلی است که به عنوان لُغز و چیستان به کار رفته است که پاسخ آن «جام شراب» است. این شعر هیچ ارتباطی به مجون ندارد و در شعر سعدی این نوع شعر وجود ندارد.<sup>۳</sup>

غزل‌های سعدی رنگ غزل‌های عُذری است و یاد آور غزل‌های شاعرانی چون جمیل‌بن معمر، قیس‌بن ملوَح (مجنون) و عبیدالله‌بن قیس الرقیات است؛ دارای عاطفه صادق و گاهی در آن جلوه‌هایی از حیات عرب جاهلی دیده می‌شود.

هر چند مایلیم همه عاشقانه‌های شیخ شیراز را شرح و تحلیل کرده و از درونمایه‌های آن بهره‌مند گردیم، اما مطابق گنجایش این نوشته، ناگزیریم تنها به بعضی از جهت‌گیری‌های شاعر در مقوله عشق بسنده کنیم.

#### جهت‌گیری‌های سعدی در مقوله عشق

عاشقانه‌های سعدی به زبان عربی همانند اشعار عاشقانه‌اش به زبان پارسی، سرود زندگی و سرشار از حرکت و نشاط است. او همان‌گونه که در اشعار فارسی به عاشق بودن خودش افتخار می‌کند، در اشعار عربی نیز چنین است. از آنجایی که گزارش همه جهت‌گیری‌های شاعر در مقوله عشق در حوصله این نوشتار نمی‌گنجد، به چند عنوان بارز بسنده می‌کنیم:

#### عشق سعدی پایان‌ناپذیر و پنهانی‌ناپذیر است

سعدی عاشق، آتش عشق خود را خاموش شدنی نمی‌داند و جامه پیمان عشقش را کهنه شدنی نمی‌پندارد. در این باره به مخاطب خود می‌گوید:

فلاتحسبن البعد یورث سلوه      فنار غرامی لیس یطفی لهیبا  
و جلباب عهدی لایرث جدیده      و روضه حبی لا یجف رطیبا

(مؤید شیرازی، ۱۳۷۲: ص ۳۲)

هرگز گمان مدار فراق، تسلی را سبب گردد، که شعله‌های آتش عشقم فرو نشستنی نیست. پیراهن تازه پیمانم کهنه نمی‌گردد و گل‌های شاداب باغ عشقم پژمرده نمی‌شود. از دیدگاه سعدی پنهان داشتن حدیث عشق تا حدی ممکن است، گویی که در گذشته عاشق پیشگان تا حدی عشق خود را پنهان داشته، ولی وقتی که شوق بر ایشان چیره گشته، کار از کار گذشته و رازشان فاش شده است. در این باره چنین سروده است:

أَسْرُو أَحَدِيثَ الْعَشْقِ مَا أَمَكْنَ التَّقَى      وَ إِنْ غَلَبَ الشُّوقُ الشَّدِيدُ فَبَاحُوا  
(همان، ص ۴۰)

عاشقان تا خود داری ممکن بود، حدیث عشق را پنهان می‌داشتند و چون شوق بر ایشان چیره گشت، راز پنهان را آشکار ساختند. همین معنی را حافظ، پس از سعدی چنین آورده است:

دل می‌رود زدستم صاحب دلان خدا را      دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا  
و سعدی در اشعار فارسی خود:  
عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند      داستانی است که بر هر سرو بازاری هست  
(کلیات سعدی، ص ۶۵۶)

و در جای دیگر می‌گوید:

أَلَا إِنِّي شَغَفْتُ بِهِنَّ حَقًّا      وَ كَيْفَ الْحَقُّ أَسْتَرُ بِالْجُحُودِ  
وَلَوْ أَنْكَرْتُ مَا بِي لَيْسَ يَخْفَى      تَغْيِيرَ ظَاهِرِي أَدْنَى شَهْوَدِي  
(مؤید شیرازی، ۱۳۷۲: ص ۵۴)

هان! بدانید که به راستی دلباخته اینان شده‌ام، اکنون چگونه این حقیقت را با انکار بپوشانم؟ اگر آنچه را که برجان دارم انکار کنم، عشق پنهان نمی‌ماند؛ زیرا پریدن‌های رنگم بهترین گواه عاشقی است.

شاعر در بیان فوق معشوقانی را ذکر کرده و عشق به آنان را حق دانسته، حقی که غیر قابل انکار است.

در جای دیگر پرده پوشی را در مذهب عشق، خلاف سنت می‌داند و می‌گوید:

والسترفی دین المحبّة بدعةً أهوى و إن غضب الرقیب و عنفا

(همان، ص ۱۲۰)

پرده‌پوشی در مذهب عشق بدعت است. عشق می‌ورزم و بگذار تا رقیب بر من خشم گیرد و سخت‌گیری کند. سعدی در اشعار فارسی نیز بر آشکار سازی عشق خود افتخار می‌کند، آن‌جا که می‌گوید:

گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش می‌گویم و بعد از من گویند به دوران‌ها

(کلیات سعدی، ص ۶۲۱)

سعدی در راه عشق جان بر کف و حق گذار است

سعدی در راه عشق از هیچ کوشش، اقدام مؤثر، سپاس‌گذاری و حق‌شناسی فروگذار نمی‌کند. او به عنوان عاشقی پاکباز، ضمن افتخار به عاشقی‌اش، هر چه را که دارد در طبق اخلاص می‌نهد. او عشق را با تمام وجودش دریافته و تمام وجودش عشقناک و عشق‌آگین شده است. در باره جان بر کف بودن خودش در راه عشق چنین می‌سراید:

إن لم أمت یوم الوداع تأسفاً لاتحسبونی فی المودّة منصفاً<sup>۴</sup>

(مؤید شیرازی، ۱۳۷۲، ص ۱۱۶)

اگر روز وداع از اندوه نمیرم، در کار عشق راستین و حق‌گزارم مپندارید.

در جای دیگر وابستگی خودش را با پیمان عشق به پیوستگی شریان گردن به انسان تشبیه کرده است. او خطاب به معشوق پیمان شکن می‌گوید:

صرمت حبال میثاقی صدو دأً والزمهنّ کالجبل الوریّد

(همان، ص ۵۲)

رشته‌های پیمانم را به هجران گسستی؛ اما من مانند شریان گردن که به انسان

پیوسته است، با آن پیمان‌ها همراه هستم.<sup>۵</sup>

عظمت این حق‌گزاری و پایداری بر پیمان آن‌جا ظاهر می‌شود که سعدی در مقابل پیمان شکنی است. شاعر در مقابل سوز و گداز عشق دم نمی‌زند تا حق آن را به جای آورد:

ملک الهوی قلبی و جاش مغیراً و نهی الموده أن أصبح نفیرا

(همان، ص ۱۰۲)

عشق بر دلم چیره گشت و خروشان به یغماگری پرداخت؛ اما شرط محبت مرا از فریاد زدن باز داشت. از فدا شدن شاعر در راه عشق و جان بر کف بودنش همین بس که از لاغری و ضعف مانند موی معشوق شده است. در این باره می‌گوید:

وأمیز فی جسمی و طاقة شعره فأصیبه منها أدقّ و أضعفا

(همان، ص ۱۲۰)

جسم خویش را با دسته‌ای از موی او می‌سنجم و خود را نحیف‌تر و ناتوان‌تر می‌یابم.

ولعل أن تبيض عینی بالبکاء إرتد يوماً التقیک بصیرا

(همان، ص ۱۰۶)

اگر یعقوب وار دیدگانم از گریه سپید گردد، روز دیدارت دوباره بینا خواهم شد.

در جای دیگر جان بر کف بودن را به اوج رسانیده و می‌گوید:

و کلّ بلیغ بالغ السعی فی دمی إذا کان فی حی الحیب حیب

(همان، ص ۱۴۴)

هر تلاشگری که در (ریختن) خون من می‌کوشد، اگر از قبیله معشوق باشد، دوست داشتنی است.<sup>۶</sup>

و در شعر فارسی سعدی می‌خوانیم:

سعدی غم نیستی ندارد جان دادن عاشقان نجات است

(کلیات سعدی، ص ۴۴۶)

و در جای دیگر کشته عشق را شهید می‌داند و به قاتل خود ارادت می‌ورزد:

مرا هر آینه روزی قتیل عشق ببینی      گرفته دامن قاتل به هر دو دست ارادت  
اگر جنازه سعدی به کوی دوست برآرند      زهی حیات نکو نام و مردن به شهادت  
(همان، ص ۶۵۵)

و این حد اعلاى حق گزاری و فدا شدن در راه عشق است. این معانی و مضامین در اشعار فارسی سعدی و شاعران عربی زبان فراوان است و ما به دلیل پرهیز از طولانی شدن کلام از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

سعدی رنج در راه معشوق را راحت می‌داند

در این باره می‌گوید:

و أقبح ما كان المكاره والأذى      إذا كان من عند الملاح ملاح  
(مؤید شیرازی، ۱۳۷۲: ص ۴۰)  
ناپسندترین سختی‌ها و ستم‌ها اگر از جانب زیبا رویان باشد، دلپذیر است.  
و در جای دیگر:

قطع المهامه و احتمال مشقه      لرضى الأحبه لا يظن كثيرا  
(همان، ص ۱۰۶)  
پیمودن بیابان‌ها و تحمل رنج‌ها، در راه خشنودی یار به چیزی شمرده نمی‌شود.

سعدی در راه عشق از ملامتگران نمی‌هراسد  
بی‌هراسی سعدی در مقابل ملامتگران و سرزنش‌کنندگان موضوعی است که در موارد بسیاری از اشعار عربی آمده است و این تکرار معنی به دلیل تأکید شاعر است.

و عینی فی حبه من به عمی      و بی صمم عما یحدث عائی  
(همان، ص ۲۴)

کوردلان مرا در عشقشان سرزنش می‌کنند، اما گوش‌های من بر گفتارشان ناشنواست.

نظیر آوردن کوردلی و کرگوشی بسیار زیبا و به جاست. شاعر به این حقیقت اشاره دارد که هر کس از روی کوردلی سخنی گفت، لازم است در مقابل او گوشمان ناشنوا باشد نه این‌که از او متأثر شده و تغییر جهت دهیم.

در جای دیگر دوست ملامتگر را بر نمی‌تابد ولی با مسالمت با او رفتار می‌کند و دلش می‌خواهد روزی حقیقت بروی آشکار شود تا عذر شاعر مقبول افتد.

و رُبَّ صَدِيقٍ لَا مَنِي فَي وَ دَادَه      أَلَمْ يَرَهُ يَوْمًا فَيَوِّضُ لِي عَذْرِي  
بسیاری از دوستان مرا در عشقش ملامت کردند؛ روزی او را نمی‌بینند تا عذرم آشکار شود؟

در جای دیگر، شاعر با صراحت اعلام می‌دارد که من گوشم به ملامت بدهکار نیست.

عَاذِلِي كَفَّ عَن مَلَامِي فِيهِمْ      نَ لَقَدْ جِئْتُ بِالنَّصِيحَةِ نُكْرًا  
(همان، ص ۹۶)

ای که مرا در عشقشان ملامت می‌کنی! خاموش! که اندرزت ناخوشایند است. گویی شاعر خودش روزی عاشقان را ملامت می‌کرده حال که مدقه‌ای از آن را چشیده، دریافته است که ملامت کردن عاشقان بی فایده است. در این باره می‌گوید:

بَتُّ أَسْتَجْهَلُ الصَّبَاةَ عَلَى الْحَبِّ      وَأَصْبَحْتُ بِالصَّبَاةِ مَغْرِي  
(همان)

منی که عاشقان را در عشق، به جهل ملامت می‌کردم، خود فریب عشق را خوردم. متنبی در همین معنی می‌گوید:

و عَذَلْتُ أَهْلَ الْعَشْقِ حَتَّى ذُقْتَهُ      فَعَجِبْتُ كَيْفَ يَمُوتُ مَنْ لَا يَعْشِقُ  
(برقوقی، ۱۹۳۰م: ص ۴۷۸)

من همواره عاشقان را ملامت می‌کردم تا این‌که خودم نیز آن را چشیدم، حال در شگفتم کسی که عشق نمی‌ورزد، چگونه خواهد مرد.

در جای دیگر، سعدی در مقابل ملامتگر استدلال می‌کند و می‌گوید اگر من عشق را رها کنم، پس با چه چیز دل خوش باشم؟

لا ئمی إن ترکت لهو حدیثی فبأی الحدیث أشرح صدرا

(مؤید شیرازی، ۱۳۷۲: ص ۱۰۰)

ای ملامتگو! اگر حدیث دلدادگی را فرو گذارم، با چه گفتاری دل خود را شاد توانم

داشت؟

در مرحله دیگر شاعر بی باکی خویش را نسبت به ملامتگر اعلام می‌دارد و با

صراحت می‌گوید که من در راه عشق از رسوایی هم نمی‌ترسم:

إنی امرء لا یبالی کلماً عدلوا إن شئت یا عاذلی قم ناد فی الناس

(همان، ص ۱۱۰)

مرا از سرزنش ملامتگران باکی نیست، ای ملامتگر! اگر خواهی برخیز و ندای

رسوایی‌ام را در میان مردم در ده!

در مرحله دیگر، شاعر به ملامت‌گران می‌رساند که هرکس که خدا او را گمراه کند،

رستگار نمی‌شود. اگر من از ملامت بیمناک باشم، سزاوار ملامت هستم.

معشر الالئمین من یضلل اللـ هُ بعید بأآه یستقیم

کل من یدعی المحبۀ فیکم ثم یخشی الملام فهو ملیم

(همان، ص ۱۳۰)

ای ملامت‌گران! آن کسی را که خداوند گمراه کند، بعید است که رستگار شود.

و خطاب به معشوق خود می‌گوید:

آن کس که از عشق تو دم زند و از ملامت بیمناک باشد، سزاوار ملامت است. در

جای دیگر اعلام می‌دارد که عشق با ملامت از بین نمی‌رود، اگر از بین می‌رفت من حاضر

بودم به ملامت گوش دهم.

لو أن حباً بالملام یزول لسمعت إفکاً یفتربه عدول

(همان، ص ۱۴۲)

اگر عشق با ملامت از بین می‌رفت، بی‌گمان به بهتان ملامت‌گران گوش می‌دادم.

در پایان این مبحث شایسته ذکر است، غزلی ۲۴ بیتی در میان اشعار عربی سعدی هست که عنوانش «لا أخشى الملام» (از سرزنش نمی‌ترسم) می‌باشد. از ابتدا تا پایان آن جهت‌گیری شاعر در مقابل ملامتگران نشان داده شده که ما به دلیل عدم طاله کلام از بررسی آن خودداری می‌کنیم و خوانندگان را به مراجعه به آن دعوت می‌کنیم.<sup>۷</sup>

#### سعدی در راه عشق الکوی شکیبایی است

سعدی در راه عشق در اوج شکیبایی است. این‌که داستان عشق را کوه‌ها تحمل نمی‌کنند و صخره‌ها را به گریه وا می‌دارد، تحمل زاید الوصف شاعر را نشان می‌دهد. گویی در راه عشق، شکیبایی تسلیم او شده است. در این باره می‌گوید:

عیل صبری علی حدیث غرامٍ      لو حکیت الجبال، أبکیت صخرا

(همان، ص ۹۸)

در بازگویی داستان عشق شکیم نیست. داستانی که اگر به کوه‌ها بگویم صخره‌هایش را به گریه می‌نشانم. در جای دیگر، با این‌که در اوج شکیبایی است، باز هم خود را به شکیبایی دعوت می‌کند و شکیبایی را سراسر درد و رنج می‌داند.

سعدی صبراً فالتصبر لم یکن      فی العشق إلا أن یكون تکلفاً

(همان، ص ۱۱۸)

سعدیا! آن چنان که باید شکیبیا باش! گرچه شکیبایی در عشق جز تن دادن به مشقت نیست.

سعدی خردمندی است که در دریای عشق غوطه‌ور شده و آنچه که او را از دیگر بزرگان متمایز کرده است، همین است و بی‌شک همین امر موجب شده که در شکیبایی الکویی تمام عیار باشد. در این باره می‌گوید:

لاغر و إن دنف الحکیم بمثله      لوکان جالینوس أصبح مدنفا

(همان)



این که خردمندی چون من، بیمار عشق چون اویی شده باشد، شگفت نیست؛ زیرا اگر جالینوس (پزشک نامدار یونانی) هم می‌بود، از عشقش به جان می‌رسید.

#### عشق سعدی با امیدواری توأم است

سعدی با همه شکیبایی در راه عشق و حق‌گذاری و حق‌شناسی و جان‌برکف بودن و خود را به آب و آتش زدن، امید به رحمت الهی دارد. او بدون تردید می‌داند، هنگامی که سختی‌ها به اوج برسد گشایش نزدیک است. همان‌گونه که فضایل خود را فیض رحمانی می‌داند، گشایش را نیز از جانب خداوند دانسته و کاملاً امیدوار است. در معارف سعدی چیزی به نام نومیدی و سردی دیده نمی‌شود، اوست که گفته است: «گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم»

طَلَّ عَمْرِي تَصَابِيًا وَعَمْرِي يَحْدُثُ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا

(همان، ص ۱۰۰)

هستی‌ام به عاشقی بر باد شد، به جان خودم سوگند وقت آن است که خداوند گشایشی در کارم حاصل کند.<sup>۱</sup>

#### سعدی رهایی از بند عشق را نمی‌خواهد

به طور طبیعی انسان‌ها عموماً آزادی را دوست دارند و در بند بودن را نمی‌پسندند. تنها قید و بندی را که دوست دارند و سعی می‌کنند، خود را در آن مقید سازند، بند محبت است. اسارت برای انسان‌ها ناپسند است. تنها اسارتی که عین آزادی است، در بند عشق بودن است. سعدی در این باره چنین می‌سراید:

وَدَّ الْأَسَارَى أَنْ يَفْكَ وَ تَأْفَهُمْ وَأَوْدَّ أَنْفِي لَا أُرَا أَسِيرًا

(همان، ص ۱۰۴)

اسیران را آرزو، رهایی از بند است؛ اما من دوست دارم پیوسته در بند عشق بمانم. ابن‌فارض مصری در همین معنی گفته است:

يَا سَاكِنِي نَجْدٍ، أَمَا مِنْ رَحْمَةٍ لِأَسِيرِ الْفِ لَا يَرِيدُ سِرَاحًا

(ابن‌فارض، ۱۹۸۳: ص ۱۲۴)

ای ساکنان نجد، آیا به اسیر عشقی که آزادی را نمی‌خواهد، رحم نمی‌کنید؟

سعدی با معشوق بودن را رستگاری می‌داند

سعدی در آخرین بیت از غزل ۲۱ بیتی با عنوان «هیف القدود» (نازک اندامان) از طریق تجرید به مخاطب که خود شاعر است می‌گوید:

يا أَلْفًا بَخْلِيلَه بَك نَعْمَةً إِحْذِر فِدَيْتَكَ أَنْ تَكُون كَفُورًا

(مؤید شیرازی، ۱۳۷۲: ص ۱۰۴)

ای که دمساز معشوق خویشی، نعمت بزرگی داری، جانم فدایت باد، زنهار که در برابر این نعمت ناسپاسی کنی!

سعدی در جوار معشوق، بیماری را سلامتی و مرگ را زندگانی و رستگاری می‌داند:

هِنَالِك دَائِي فَرِحْتِي وَ مَنِيَّتِي حَيَاتِي وَ مَوْتِ الطَّالِبِينَ نَجَاح

(همان، ص ۴۲)

آنجا (در جوار معشوق) بیماری‌ام خوشدلی و مرگم زندگانی است؛ زیرا طالبان معشوق را مرگ، رستگاری است.

سعدی به خاطر رضایت معشوق از دیگران بریده است

برای سعدی رضایت و خرسندی معشوق اصل است. او گل و باغ و بهار را در مقابل معشوق به دیگران ارزانی می‌دارد و با سلامت خُم می شکسته شدن سبوها را بر می‌تابد. از همگان غایب و در مقابل محبوب حضور دارد. در این باره چه زیبا سروده است:

يا مَنْ بَه السَّعْدِي غَابَ عَنِ السُّورِي أَرْفَقَ بَمَنْ أَضْحَى إِلَيْكَ فَاقْبِرَا

صَلْنِي وَ دَعِ ثَمَّ النَّعِيمَ لِأَهْلِهِ لَا أَشْتَهِي إِلَّا إِلَيْكَ مَصِيرَا

(همان، ص ۱۰۶)

ای که سعدی با خیالت از دیگران غایب است! به گدای خویش رحمت آور! تو با من باش و نعمت‌های فردوس را به خواستارانش واگذار، که هیچ سرنوشتی را جز حرکت به سوی تو دوست ندارم.

معشوق سعدی بی همتاست

از آرمان گرایی، ایده‌آل طلبی، حقیقت خواهی، واقع بینی و مطلق گرایی سعدی و این‌که او انسانی دنیا دیده است، برمی‌آید که معشوقش یکتا و بی همتاست. در بسیاری از اشعار فارسی و عربی به این موضوع اشاره شده است که ما از آن دریا به قطره‌ای بسنده می‌کنیم.

یا سائلِ عَمَن بلیتِ بحبّه      أبت المحاسن أن تعدّو توصفا  
ما ذایقال و لا شیبیه لحسنه      لو كان ذا مثل إذأ لتألّفا

(همان، ص ۱۱۶)

درباره او که به بند عشقش گرفتارم، می‌پرسی؟ زیبایی‌های وی از شمار و وصف بیرون است. در حسنش چه می‌توان گفت؟ زیبایی‌اش را همتایی نیست که اگر همانندی می‌داشت بی شک به وی دل می‌بست.

در جای دیگر خطاب به معشوق خود می‌گوید:

یا وحید الجمال نفسی وحید      یا عدیم المثال قلبی عدیم  
سلوتی عنکم احتمال بعید      و افتضاحی بکم ضلال قدیم

(همان، ص ۱۳۰)

ای که به زیبایی یگانه‌ای! من نیز یگانه روزگار خویشم. ای یار بی همتا! دل من از دست رفته است. مرا احتمال قرار و آرام از تو بعید است و رسوایی‌ام به خاطر تو امروزی نیست.

سعدی با همه این اوصاف و جهت‌گیری‌های مختلف در عشق و شیفتگی نسبت به معشوق بی‌همتا، خودش را اولین عاشق نمی‌داند و چنین می‌گوید:

هذا و ما السعدی اول عاشقٍ      أنت اللطیف و من راک استلطفاً

(همان، ص ۱۲۲)

با این حال، سعدی نخستین دل‌داده تو نیست. تو لطیف و مهربانی و هرکس تو را ببند از تو چشم لطف دارد.

## پی‌نوشت:

۱. رجوع شود به: مؤید شیرازی، جعفر، شناختی تازه از سعدی، شیراز: نوید، ۱۳۶۲.
۲. دکتر سید امیر محمود انوار در کتاب متنبی و سعدی برای روشن ساختن مطلب مذکور چندین نمونه آورده و بحث مبسوطی دارد.
۳. مجون در لغت به معنی بی‌باکی کردن و شوخی و هزل است و در اصطلاح نوعی شعر است که بی‌پرده زشتی‌ها را بازگو می‌کند و در آن بی‌بند و باری آشکار است. این نوع شعر در عصر اموی بیش از هر عصر دیگری شایع است. (لسان العرب، ابن منظور، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ هـ. ق).
۴. این بیت مطلع غزل ۱۲ بیتی است و در گلستان، باب پنجم، حکایت ۷ نیز تضمین شده است.
۵. مصراع دوم اشاره دارد به آیه ۱۶ سوره ۵۰: "و نحن اقرب الیه من جبل الوریث".
۶. در ترجمه دکتر مؤید، کلمه «بلیغ»، سخنور ترجمه شده که سهو قلم است.
۷. رجوع شود به: شعرهای عربی سعدی، دکتر مؤید شیرازی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۲.
۸. اشاره دارد به آیه اول سوره ۶۵ قرآن: «لعلّ الله یحدث بعد ذلک أمراً».

## منابع:

۱. ابن الفارض، عمر بن ابی الحسن؛ دیوان، بیروت: دار بیروت للطباعة و النشر، ۱۹۸۳ م.
۲. ابن منظور، جمال الدین؛ لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ هـ. ق.
۳. انوار، سید امیر محمود؛ سعدی و متنبی، تهران: انوار دانش، ۱۳۸۰.
۴. بدوی، امین عبد الحمید؛ جنّه الورد (ترجمه گلستان)، القاهره: منشورات سمیرا بوداود، ۱۹۸۳ م.
۵. برقوقی، عبدالرحمن؛ شرح دیوان متنبی، ج ۱، القاهره: المطبعة الرحمانیة بمصر، ۱۹۳۰ م.
۶. برگ نیسی، کاظم؛ غزلیات سعدی (بر اساس نسخه فروغی و یغمایی) تهران: فکر روز، ۱۳۸۰.
۷. خزائلی، محمد؛ شرح گلستان، ج ۸، تهران: جاویدان، ۱۳۶۸.
۸. الزغول، عارف؛ ترجمه مختارات من شعر سعدی الشیرازی، صاغها شعراً؛ مصطفی عکرمه، اشراف و مراجعه: الدكتور فیکتور الککک، طهران: دارالهدی للنشر و التوزیع الدولی، ۲۰۰۰ م.
۹. سعدی، شیخ مصلح الدین؛ کلیات سعدی، با مقدمه عباس اقبال آشتیانی، چ ۲، تهران: نشر علم، ۱۳۶۹.
۱۰. فروخ، عمر؛ تاریخ الادب العربی، ج ۳، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۷۹ م.
۱۱. فروغی، محمدعلی؛ تصحیح مواعظ سعدی؛ تهران: بروخیم [بی تا].
۱۲. مؤید شیرازی، جعفر؛ شناختی تازه از سعدی؛ شیراز: نوید، ۱۳۶۲.
۱۳. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ شعرهای عربی سعدی شیرازی؛ شیراز: مرکز نشر دانشگاه شیراز، ۱۳۷۲.
۱۴. محفوظ، حسین علی؛ متنبی و سعدی؛ تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۷۷.